

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۵

سال نوزدهم، شماره ۷۵، بهار ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

## تسبیح مقربون و تأثیر آن در صیوروت اصحاب یمین با رویکرد تأویلی عرفانی

### بر ساختار سوره انسان

محمد رضا آرام<sup>۱</sup>

#### چکیده

تسبیح در هستی، در حقیقت بیانگر امر تجلی و حیات است؛ آنگاه که اراده الله بر خلقت تعلق می گیرد، سنت الهی بر آن استوار است که هستی هر شیء منوط به امر تسبیح آن باشد. در این راستا، تسبیح انسان، آنگاه که در مسیر حبّ به مقربون قرارگیرد به شکل تحمید آشکاری شود که تسبیحی است خاص کسانی که در مسیر صراط مستقیم قراردارند. در ساختار سوره انسان چگونگی این تسبیح به تصویر کشیده شده است؛ در این سوره، معصومین (علیهم السلام) به عنوان مصداق مقربون ذاتی معرفی شده اند. این سوره مشتمل بر ۳۱ آیه است که آیات ۵ تا ۱۵ آن اوصافی از مقربون را تشریح نموده، در آیات ۱۶ تا ۲۳ به ویژگی های محبین آنان و چگونگی ارتباطشان با مقربون اشاره شده و در ۷ آیه آخر نیز راهکارهای نیل به مقام مقربون ارائه گردیده است. در این نوشتار به شیوه ساختارشناسی تأویلی سوره، این حقیقت عظیم به دست آمده که یکی از جنبه های تسبیح مقربون، در سوره دهر در بُعد وجه الهی بودن آنان، خود را آشکار می سازد. در خصوص تسبیح محبین نیز اینگونه نتیجه میشود که به واسطه مودتی که با مقربون دارند، در چارچوب تسبیح صراط مستقیم قرارخواهند گرفت که سبب می شود به لطف الهی به درجه قرب اکتسابی نایل آیند که این همان تحمید اصحاب یمین است.

#### واژگان کلیدی :

تسبیح، مقربون، اصحاب یمین، ساختار تاویلی - عرفانی، سوره انسان.

۱- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## بیان مسأله

ساختار هندسی سوره های قرآن مجید، بحثی مهم است که می تواند زوایایی جدید فراروی مفسران و قرآن پژوهان در تفسیر قرآن کریم باز نماید؛ در پژوهش حاضر محقق درصدد است به روش ساختارشناسی سوره، به بررسی ساختار باطنی سوره انسان بپردازد؛ با توجه به رکوعات این سوره، آیات آن به دو دسته تقسیم می شوند: (۱ تا ۲۲ رکوع اول، ۲۳ تا ۳۱ رکوع دوم) که با در نظر گرفتن محتوای هر رکوع، مباحث مرتبط در هر واحد موضوعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ از آنجا که نزول آیات سوره انسان در شأن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد (بنابر مشهور، اجماع علماء اعم از شیعه و سنی بر این است که سوره دهر در حق امام علی ع و حضرت فاطمه (س) و اولاد مطهرشان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده است؛ لذا ایشان مثل اعلامی ویژگی هایی هستند که در این سوره آمده است، ولی این بدان معنا نیست که راه عصمت بسته باشد و این خصوصیات تنها منحصر اهل بیت علیهم السلام باشد، بلکه پیروان آن حضرات نیز می توانند با تاسی از آنان و البته یاریشان، قدم در مقام قرب نهند، و شباهت وجودی و شاکله ای به مقربون بیابند، به همین دلیل آیات مرتبط با اینان که در این سوره با عنوان عباد الله (که همان مقربانند)، معرفی شده اند، شرح داده می شود و شیوه هدایتگری آنان برای محبینشان نیز بر اساس آیات این سوره (در چارچوب حب) بیان می شود. در انتهای رکوع دوم چگونگی نیل به مقام مقربون آمده است که با استناد به روایات مرتبط شیوه دستیابی به آن مهم، شرح داده می شود.

در تفاسیر معتبر، مانند تفسیر المیزان، رویکرد مفسرین نسبت به فضای کلی سوره دهر اینگونه است که: «این سوره در آغاز، خلقت انسان را بعد از آنکه نامی از او در میان نبود خاطر نشان می سازد، و سپس می فرماید که خدای تعالی او را به راهی که تنها راه اوست هدایت کرد، حال یا این انسان شکر هدایتش را می گزارد، و یا کفران می کند. آنگاه می فرماید برای کافران انواعی از عذاب و برای ابرار، الوانی از نعمت آماده کرده، و اوصاف آن نعمت ها را در طی هجده آیه شرح می دهد، و همین گستردگی تعداد آیات در زمینه نعمت های بهشتی، بیانگر مقصود اصلی این سوره در توصیف جایگاه مقربون و محبین آنان می باشد». آنچه پژوهش مزبور را با دیدگاه مفسرین متمایز می کند، رویکرد تأویلی است که پژوهشگر به سوره انسان دارد.

## شرح آیات سوره

- شرح آیه اول (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾)

قرآن کریم در آیه اول این سوره خلقت اولیه انسان را اینگونه عنوان می‌کند که به‌طور طبیعی او در ابتدای خلقت مادیش، شیء قابل‌ذکری نبوده‌است، در شرح این مهم شاید بتوان این‌سان نگاشت که شیئیت مطلق هرشیء، در چهارچوب رحمانیت الله تعالی است و شیء قابل‌ذکر بودنش در چهارچوب رحیمیتش معنا می‌یابد؛ از آنجا که نوع انسان نیز از چارچوب شیء بیرون نیست، فلذا ابتدای موجودیتش که خلق بُعد جسمانی و حیوانی اوست، مانند دیگر موجودات؛ بدون روح الهی است و در عبارت «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» بحث همان خلقت از نیست به هست، است که به آن به اصطلاح آفرینش جسمانی و تکوینی گفته می‌شود؛ گویا تاریخ این خلقت برمی‌گردد به خلقتی پیش از مرحله‌ای که رب العالمین اراده می‌کند خلیفه در ارض بگمارد. در این باره آیه شریفه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» (بقره/۳۰) دلالت دارد به این امر که قبل از خلقت حضرت آدم، انسان‌هایی در کره زمین زندگی می‌کردند که به فساد و خونریزی آلوده بودند و شاید به همین علت ملائکه از وجود انسان‌های فاسد و خونریز قبل از حضرت آدم، خبر می‌دهند. در این خصوص، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ مُنْذُ خَلَقَهَا سَبْعَةَ عَالَمِينَ لَيْسَ هُمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ خَلَقَهُمْ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ مَعَ عَالَمِهِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ أَبَا الْبَشَرِ وَخَلَقَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُ...» (بحار الانوار، ج ۵۴: ۳۱۹) این مطالب، بیانگر این حقیقت است که انسان نماهایی پیش از خلقت آدم علیه السلام می‌زیستند که در حقیقت تنها دارای بعد حیوانی بوده که در چارچوب خلقت رحمانی الله تعالی جای داشته‌اند. سپس نوبت به خلقت انسانهایی می‌رسد که وجودی ممزوج شده از بُعد حیوانی و روح الهی دارند؛ اینان در خلقتشان رحمانیت و رحیمیت رب العالمین، توأمان شامل حالشان شده‌است، از آنجا که این انسان‌ها برای خلیفه الهی بودن خلقت می‌یابند، لذا مذکر اسماء و صفات ربشان می‌شوند، پس مشمول این بخش از آیه اول سوره انسان که می‌فرماید: «...لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» نخواهند بود، و بعکس در شیئیت‌شان مذکور هستند.

نتیجه اینکه در عبارت «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» بحث از موجودیت انسانی است که هنوز قابلیت پذیرش بار امانت الهی را پیدا نکرده‌است؛ همان انسان‌های متوحش قبل از خلقت آدم علیه السلام بر روی کره خاکی که مانند همه اشیاء دیگر به صورت تکوینی تسبیح می‌کنند؛ لذا شیئیت داشتن موجودات جهت تسبیح الهی، ویژگی مشترک تمامی موجودات و اشیاء است، اما شیء قابل‌ذکر بودن مختص انسان است، لذا عبارت شئیًا مَّذْكُورًا تنها همین یک جا به‌کاررفته‌است که فقط درباره انسان می‌باشد، لذا پس از اینکه روح الهی در او دمیده می‌شود تسبیحش از نوع اخص تسبیح، که تحمید است، صورت می‌پذیرد؛ به همین علت نگاه که در مقام عبودیت، بر وی واجب می‌شود رب العالمین را

تسبیح نماید، به واسطه سوره حمد این عمل را انجام می‌دهد تا چهره تسبیح اخص در عبادت او که در چارچوب صراط مستقیم است، آشکار شود.

- شرح آیه دوم (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۲﴾)

در این آیه قرآن ترکیب خلقت انسان را چنین شرح می‌دهد که سیستم آفرینش الهی، انسان را از نطفه‌ای دارای استعداد های مختلف و متنوع آفریده است، و او را به همه وسایلی که برای صیوررتش لازم است، مجهز فرموده، تا به واسطه ابتلا به مقام نهایی خویش برسد به گونه‌ای که سمیع و بصیر شود (البته باید دانست که مطلب یاد شده به این معنا نیست که ابزارهای کسب اطلاعات انسان فقط منحصر به این دو صفت باشد، بلکه آیه فقط به عنوان نمونه، دو مورد از مهم‌ترین ابزارهای کسب اطلاعات انسان را بیان فرموده است). ابن شهر آشوب، ذیل این آیه به این مهم اشاره می‌نماید که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است که منظور از: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ»، علی علیه السلام است و این آیه: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»، بر صحت این گفته گواهی می‌دهد؛ زیرا واضح و مبرهن است که آدم ع از نطفه آفریده نشده است (مناقب، ج ۳: ۱۰۳). با توجه به شرح آیه که در بالا آمد و این مطلبی که ابن شهر آشوب به استناد روایات اهل بیت علیهم السلام بیان نموده است، شاید بتوان این نتیجه کلی را به دست آورد که آیه دوم سوره دهر، شرح خلقت انسان کامل را می‌فرماید (که امام علی علیه السلام مصداق بارز آن است)؛ بدین گونه که حقیقت وجودش ترکیبی جامع از تمامی اسماء و صفات الهی است که به شکل استعداد در او نهادینه شده و به واسطه امر «ابتلا» (که در واقع صیوررت و به عبارت دیگر «تسبیح» ذاتی او را بیانگر است)، تمامی این اسماء در وی به فعلیت درخواهد آمد، چرا که یک معنای ابتلاء نقل چیزی است از حالی به حالی و از طوری به طوری، مانند اختلاف حالات طلا در بوتۀ زرگری» (المیزان، ذیل آیه ۲ سوره انسان)

- شرح آیه سوم (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾)

سوره دهر از ابتدا حقیقت انسان را شرح می‌دهد که به طور طبیعی، وجود قابل‌ذکری نیست؛ سپس تبدیل می‌شود به وجودی که ممزوج شده است از بعد حیوانی و روح الهی؛ آیه سوم این سوره بیانگر این حقیقت است که این انسان، در مسیر هدایتی که ابتدا به صورت سبیل به او نشان داده می‌شود، قرار می‌گیرد، حال اگر لطف رب العالمین وی را دربرگیرد و در این سبیل قدم بردارد (که در نهایت صیر شاکله‌ای و تسبیح در صراط مستقیم برایش رخ می‌نماید) شاکر حقیقی محسوب می‌شود و به عکس، آن کس که این هدایت را نادیده می‌گیرد و نسبت به آن کفر ورزد (که در حقیقت قهر الهی شامل حالش شده است) کافر محسوب می‌شود.

- شرح آیه چهارم (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿۴﴾)

در آیه مزبور، نتیجه عدم حرکت در مسیر هدایت را مهیا شدن «سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» برای کفار، بیان می‌کند؛ آنان که کفر را پیشه خویش نموده‌اند، افرادی مسخ شده‌اند که تنها به حیات حیوانی خویش

می پردازند و روح الهی را در درون خویش دفن نموده و پوشانده اند، لذا نسبت به حقیقت الهی خویش کافر محسوب می شوند، به همین سبب تنها شیئیتی حیوانی و مادی دارند که قابل ذکر نیست؛ زیرا انسان وقتی می تواند شیء قابل ذکری باشد که روح الهیش قابلیت بیابد تا در کره خاکی تجلی نماید؛ آنگاه آینه محل تجلی اسماء و صفات بوده و ذکر الله می شود که معنای اتم و اکمل آن در وجود امام معصوم نمودمی یابد که به واسطه این موهبت الهی، از مقربون محسوب می شوند.

#### شرایط مقربون و محبین آنان (شرح آیه ۵ تا ۲۲ سوره دهر)

﴿إِنَّ الْأَثْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ ﴿۵﴾

در آیه فوق واژه ابرار با توجه به سیاق آیه، صفتی برای مقربون محسوب می شود چراکه تنها آنانند که می توانند نوشاننده آرامش و خنکای وصال به خویش باشند (باذن الله) که این نشأت گرفته از وصال و قرب باطنی است که نسبت به محبوب خویش یافته اند که عارضه این وصال این است که کأس وجودشان مملو از آرامش و خنکایی آمیخته با عطر باطنیش می باشد.

ساقی به نور باده برافروز جام ما      مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم      ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ، غزل ۱۱)

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ ﴿۶﴾

- این آیه نیز در وصف مقربون است، که با عنوان عِبَادُ اللَّهِ از آنان یاد شده است که خود آن ها هم ساقیند و هم می نوشند،

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن      دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب      ما را ز جام باده گلگون خراب کن

(حافظ، غزل ۳۹۶)

صفت عِبَادُ اللَّهِ مؤید اصلی این حقیقت است که این آیه در وصف مقربون است، چراکه عبدالله بودن اصیل ترین مقام آنان است که به واسطه آن تمامی قدرت رب العالمین را دارا می شوند (بنابر اصل قرب نوافل) که «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» نیز در تائید این مطلب می باشد، از آن حیث که فجر و انفجار چشمه معرفت به اراده و اختیار خود آنان صورت می پذیرد نه کس دیگر.

﴿يُوفُونَ بِاللَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ ﴿۷﴾ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿۸﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿۹﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿۱۰﴾

از آیه ۷ تا ۱۰ سوره دهر نیز بر اساس شأن نزول این سوره که در روایات معتبر آمده است؛ باز مؤیدی است بر اینکه این آیات بیانگر مقام مقربون هستند. (شیخ طوسی می گوید: مفسرین خاصه و عامه روایت کنند که این آیات درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل گردیده زیرا آنان مسکین و یتیم و اسیر را در سه شب با افطار خود سیر کردند و خود گرسنه ماندند و خداوند با این آیات آنان را توصیف و ستایش فرمود و این سوره را به خاطر آن‌ها نازل گردانید) (طوسی، تفسیر التبیان، ذیل تفسیر سوره دهر) «يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» در حقیقت مقربین وفای به-عهده می کنند که با جانان بسته اند؛ و البته این ذاتی محب است که در اوج وصال، خوف از فراق لحظه ای او را رهانمی کند، و به دلیل این حب از هرگونه دارایی حتی طعام روح و هستی شان که هدیه محبوب است می گذرند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ) و در عمل نشان می دهند این باور را که:

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی «که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم»

(حافظ، ۳۵۴/)

و تنها برای دیدن یک وجه روی محبوب که سبب می شود از خود بمیرند و ظهور نمایند به این وجه، چراکه وجودشان سرشار از این باور است که «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا». اینان واهمه همیشگی دل عاشق را با خود دارند که مبادا زمانی به گون ای عمل کنند که یار قهرشان کند یا خمی در ابروی یار ببینند: إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِيرًا ﴿۱۰﴾

شرح آیات ۱۱ تا ۱۴ (جزای صبر)

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿۱۱﴾ وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿۱۲﴾ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿۱۳﴾ وَوَدَّانِيَهُ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَمْطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿۱۴﴾

از آنجاکه محبوب، رسم عاشقی را بهتر از همه می داند (چراکه خود، بنیاد این عشق را از ازل نهاده است، آنگاه که اراده می کند از سرحب به خویش، تمامی خود را که بتمامه «حُسن» است، در اسماء حسنائش به نمایش بگذارد، به واسطه این تجلی احسن، عشق نیز، پا به عرصه می گذارد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد.

(حافظ، ۱۵۲/)

به دنبال بهانه ای می گردد که بهترین ها را رقم بزند برای این محبش، که الان دیگر محبوب گشته است و مقرب؛ پس آنان را از آسیب (فراق) نگاه داشته و شادابی و شادمانی (قرب و وصال ابدی) را به آنان ارزانی می دارد (فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا) و به محبوبانش می فهماند که این جایگاه قرب که بدان تکیه نموده اند (مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ...) که در نزدیکترین شرایط (قاب قوسین او ادنی) سایه بر آنان افکنده است و سبب دسترسی غیرقابل وصف آن‌ها شده است بر تمامی نعمت های

محبوب در قالب اسماء و صفاتش «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا...»، اجر صبرشان است: (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَخَرِيرًا)

بعد از این روی من و اینه وصف جمال      که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند  
 من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب      مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند  
 هاتف ان روز به من مژده این دولت داد      که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند  
 (حافظ / ۱۸۳)

شرح آیات ۱۵ تا ۱۹ (طواف محبین بر گرد مقربین)

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾  
 وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ  
 مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ﴿١٩﴾

آن‌ها که به مرتبه قرب نائل می‌آیند و امام می‌شوند قطعاً وظیفه هدایتگری در چارچوب وجود الهی‌شان که صراط مستقیم است، برعهده‌شان نهاده می‌شود؛ آنان «سَلْسَبِيلًا» خواهند شد که تمامی کسانی را که الله تعالی اراده نموده است تا در سبیل هدایت شاکر باشند (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا...)، از چشمه وجودشان سیراب می‌کنند؛ این هدایت‌یافتگان به واسطه جذب مقربین محبوب الهی (که به واسطه حبشان به الله، حبيب الله شده و الله تعالی دوستی و میلشان را در دل هر آنچه لطف الهی شامل حالش شود می‌گذارد (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا)، که همین محبت سرمنشاء نجات آن‌ها خواهد شد، و باعث می‌شود مقربون، این محبین را بواسطه نوشاندن شراب زنجبیل (که سرشار از تب عشق به رب العالمین است) حرارتی سوزاننده ماسوی الله، در آنان ایجاد نمایند تا در مسیر حرکت به سمت محبوب، شتابان به وصالی که برای آنان مقدر شده است برسند که جایگاه ابدیشان نیز خواهد بود (يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا، عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا)؛ در روایت نیز آمده است که امام علی علیه السلام مالک سلسبیل است؛ بر اساس روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله خداوند حوض کوثر را به پیامبر و چشمه سلسبیل را به علی علیه السلام داد؛ منهج الصادقین، ج ۵: ۲۴۷)

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل      سلسبیلت کرده جان و دل سبیل  
 سبزپوشان خطت بر گرد لب      همچو مورانند گرد سلسبیل  
 (حافظ / ۳۰۸)

مکانت ابدی محبین، به واسطه طوف برگرد امامشان برای آن‌ها رقم خواهد خورد؛ جام‌های وجود نقره‌گون اینان در اندازه‌های معین و مقدر به واسطه وجود محبوبشان که در مرکزیت هستی وجودشان

واقع است، با جاذبه خویش، اینان را در گرد خود نگاه داشته‌است و دم بدم از شراب معرفت، وجود طوف کنندگان را سقایت می‌کنند، این وصالیست ابدی با مقربون که در سوره واقعه بیان شده: «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ، بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ، لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَكَأْسٌ زَنْزُورٌ» (۱۷/۱۸/۱۹)

این ولدان مخلّد در حقیقت محبینی هستند که مرتبه وجودشان به مقام بلوغ مقربین نمی‌رسد که خود نوشاننده خویش و دیگران باشند، بلکه به واسطه پذیرشی که توسط امام مقربشان از آن‌ها به عمل آمده‌است، دائماً بر گرد شمس وجود محبوبشان طواف نموده و مقربین نیز سقایت ابدی آن‌ها را به عهده دارند. (وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ﴿۱۹﴾)

#### شرح آیات ۲۰ تا ۲۲ (شرحی دوباره در وصف مقربون)

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أُسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۲۱﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا ﴿۲۲﴾»

درباره مفهوم نعیم در آیات قرآن، چنین روایت شده‌است: «حنان بن سدید گوید: به امام صادق ع عرض کردم: منظور خداوند از «ثم لتستلن يومئذ عن النعیم» (تکواثر ۸) چیست؟ امام فرمود: ای سدید! از طعام پاکیزه و از لباس نرم، و از رائحه خوشبو سؤال نمی‌شود، چرا که این اشیاء برای ما خلق شده و ما برای آن خلق شده‌ایم، تا در چارچوب اطاعت خدا در آن‌ها تصرف کنیم. عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت شوند ای پسر پیامبر! پس نعیم چیست؟ حضرت فرمود: محبت و مودت امام علی بن ابی طالب و خاندان او صلوات الله علیهم؛ خداوند در ارتباط با آن‌ها سؤال می‌کند که چگونه این نعمت را که به وسیله محبت علی و خاندانش بر شما ارزانی داشتیم سپاسگزاری نمودید؟ (تفسیر فرات: ۲۳، بحارالأنوار، ج ۲۴: ۵۸)

با توجه روایت فوق قطعاً واژه «نَعِيمًا» در آیه بیست سوره مورد بحث همان ولایت و مودت اهل بیت مدنظر می‌باشد و منظور از «ملکا کبیرا» نیز، وجود سراسر نعمت آنان است که تنها توسط رب العالمین، سقایت می‌شود (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا) به گونه‌ای که با شرابی طهور، از هرگونه رجس تطهیر می‌گردد (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا - ۳۳/احزاب)؛ آنان ردای ستبر و سبز سیادت و خلافت را که علو درجه آنان را به نمایش می‌گذارد و (بر تمامی مراتب آنان ارجحیت دارد) به تن داشته و محبان خویش را مانند حلقه‌هایی از نقره، آویز دست خویش نموده تا آنان را در کنف «ید» الهی خویش داشته باشند؛ (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أُسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ...) و با شراب طهور که مخصوص مقربان است، توسط ربشان پی در پی نوشانده می‌شوند، که این پاداش سعی آنان است. از آنان قدردانی شده و به واسطه شراب طهور جزاء داده می‌شوند. (... وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۲۱﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا ﴿۲۲﴾)



## شراب زنجبیل و شراب کافور از اسباب اصحاب یمین

در مسیر تسبیح، آنجا که روح الهی انسان بخواهد از قوه به فعل درآید، نیاز به یک انسانی خواهد بود که این اتفاق در وی رخ داده است، در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام، این انسان کامل را امام و «ولی الله» می‌نامند که دیگر انسان‌ها در مسیر به فعلیت درآمدن روح الهی خویش، نیاز دارند وی را نصب‌العین خویش قرار دهند تا بدین وسیله به هدف غایی خلقتی که رب العالمین برای آن‌ها طراحی نموده است، نایل شوند، برای محقق شدن نقش اسوه و نصب العینی امام معصوم، لازم است حبّ او که در حقیقت حبّ رب العالمین است، در پیرو و مأموم ایجاد شود، به همین دلیل در بسیاری جاها در قرآن کریم سفارش به مودت اهل بیت پیامبر شده است (قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ در جریان پیدایش مودت و حبّ اهل بیت ع در حقیقت نقش اصلی را لطف الله تعالی به عهده دارد (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾) پس اگر لطف الله تعالی شامل کسی شود، آن فرد در مسیر هدایت قرار می‌گیرد که برای حرکت در این راه، وسایلی بر سر راه سالک نهاده خواهد شد که مقربین درگاه الهی با عنوان امام معصوم علیه السلام - که در اوج کمال وجودی هستند - در رأس آن وسیله‌های هدایت می‌باشند (...وَأَتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.. مائده/۳۵)، حال برای ایجاد حبّ به این اولیای الهی، اصلی‌ترین راه «جذبه‌ای» است که خود امام در پیروانش ایجاد می‌کند به واسطه معرفتی که نسبت به خویش، در دل آن‌ها پدید می‌آورد که در قرآن از این ایجاد معرفت و به دنبال آن شور و جذبه، به نوشاندن شراب زنجبیل به سالک تعبیر شده است (يَسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا)؛ خاصیت این شراب این است که حبّ نسبت به محبوب را در دل محبّ، شدت می‌دهد و به کمک حرارت عشق (که مرکبست عظیم برای حرکت) محب را به تکاپویی وصف ناپذیر وامی‌دارد در مسیر حرکت وجودی به سمت محبوبش؛ از آنجا که نقش اصلی ایجاد این عشق و جذبه را محبوب دارد، تنظیم‌کننده این حرکت نیز خود اوست، چراکه او با اشراف وجودی که نسبت به پیروش دارد، میزان استعداد و توان وجودی او را می‌داند و براساس این دو رکن، صبرورت سالک را در جهت وصال به سمت خویش، مدیریت می‌نماید، لذا هر جا که احساس کند در مسیر عشق به محبوب، محب دچار سوزاندگی فراوان است و بسیار در تنگنا و ناچاری قرار می‌گیرد، به وی اندکی شراب کافور می‌چشانند؛ شرابی که در حقیقت، ذاتی خود مقرب الهی است که او را در کمال آرامش قرار می‌دهد، شیوه چشاندن این شراب نیز به اینگونه است که به سالک حالاتی از وصال با محبوب چشانده می‌شود، که به واسطه این وصال با ولی مقرب که خود سرمنشاء شراب کافور است، وجود سالک نیز به آرامشی موقت می‌رسد و در حقیقت حالی از آرامش است، که مدت زمانش را امام تعیین می‌کند؛ زیرا هنوز سالک از نظر وجودی به وصال نهایی که برای او مقرر شده است، واصل نشده است؛ این سقایت شراب زنجبیل و کافور به سبکی که بیان شد توسط مقربین به مجانشان تا زمانی ادامه دارد که محب به درجه‌ای از قربی که برایش تقدیر شده، برسد، که البته قرب تقدیر شده برای هر سالک،

در عین حال که مشترکات فراوانی با دیگر سالکان دارد، تنها مختص اوست و با دیگری متفاوت است چراکه ظرف (کأس) وجودش متفاوت می‌باشد. آنگاه که محب، به مقام وصل وجودی در جریان طوف بر گرد مقرب رسید، عشق و جذبه‌ای دائمی به این طواف در مدار تعیین شده برای هر محب، استمرار ابدی می‌بخشد (وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْبِيَاءٍ مِنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَ مِنْ فَضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرَاجِحًا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾)

### شرح حقیقت قرآن

در خصوص حقیقت قرآن که در آیات متعدد و همچنین در آیه ۲۳ سوره انسان نیز آمده است، می‌توان به روایات معتبر شیعه و سنی اشاره نمود؛ بر اساس روایات فراوانی که ذکر شده است امام علی علیه السلام و همچنین فرزندان او لسان و کتاب ناطق الهی و قرآن ناطق هستند؛ ابوبصیر می‌گوید: درباره آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» از امام صادق علیه السلام پرسش کردم، ایشان فرمودند: «قرآن سخن نمی‌گوید: لیکن محمد و اهل بیت او علیهم السلام - ناطق به کتاب - یعنی قرآن - می‌باشند» (بحار الانوار، ج ۲۳: ۱۹۷-۱۹۸، ح ۲۹) امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من علم خداوند و زبان گویای خداوند هستیم» (التوحید، شیخ صدوق: ۱۶۴) همچنین تعبیرهای «لِسَانُهُ النَّاطِقُ»، «ما زبان ناطق خداوند هستیم» (الکافی، کلینی، ج ۱: ۱۴۴، ح ۱) «أَنَا الْكِتَابُ النَّاطِقُ» (بحار الانوار، ج ۳۹، ح ۵: ۲۷۲) «النَّاطِقُ بِالْقُرْآنِ» (عیون اخبار الرضا، ج ۱: ۵۴، ح ۲۰) «النَّاطِقُ عَنِ الْقُرْآنِ» (همان، ج ۲: ۱۲۱، ح ۱)، و نظایر آن که درباره امام علی و دیگر پیشوایان معصوم (ع) در روایات آمده است، بیانگر این حقیقت عظیم است؛ در روایات اهل سنت نیز آمده است که: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد/ ۴۳) کسی که علم کتاب و آگاهی بر قرآن نزد اوست، علی بن ابی طالب است که به تفسیر، تأویل، ناسخ، منسوخ، حلال و حرام قرآن عالم بود. (ینابیع الموده، ج ۱: ۳۰۸، ح ۱۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱: ۴۰۵، ح ۴۲۷) و در جای دیگر فرمود: «أَنَا تَرْجُمَانُ وَحْيِ اللَّهِ» (احقاق الحق، التستری، ج ۴: ۳۳۲)

لذا با توجه به روایات فوق، در شرح آیه ۲۳ سوره دهر (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا) می‌توان این حقیقت را مدنظر داشت که درباره نزول قرآن، بایستی قطعاً حقیقت «قرآن ناطق» را با «قرآن صامت» یکی دانست.

حال باین توضیحات شرح آیه مزبور را شاید این‌گونه بتوان بیان کرد: «قطعاً ما نازل کردیم (حقیقت) قرآن را، بر تو به تدریج»؛ پیرامون حقیقت قرآن همان‌گونه که تبیین گردید، حتماً قرآن ناطق که انسان معصوم مصداق آن می‌باشد، باید ملاک قرارگیرد چراکه تا حقیقتی وجود خارجی نداشته باشد، مکتوب نمودن شرح آن موضوعیتی خیالی پیدا می‌کند، که این مسئله از چارچوب قرآن مدون به دور است، زیرا این آیات نورانی قرآن در حقیقت شرح و برنامه چگونگی وصول انسان بمأهو انسان، به

نهایت رشد و به فعلیت درآمدن روح الهی می‌باشد، که تحقق این مهم، نیاز دارد به نمونه تحقق یافته برای ارائه به کسانی که این دستورها را می‌خواهند در صبرورت خویش به منصف ظهور برسانند، از آنجا که بدون الگوی مجسم، نمی‌توان به دیگران اطمینان داد که تحقق این راهکارها امکان پذیر است، لذا عقل و منطق حکم می‌کند که هر طرح و دستورالعمل قابل اجرا، نمونه عینی و خارجیش موجود باشد، (جهت اثبات سندیت آن)، و از آنجا که اولین مدبر امور و طراح پیکره انسانیت فعلش بر مدار منطق و حکمت است، آنگاه که تدوین می‌نماید شیوه آدم شدن را، در قرآن مدونش، در این راستا نمونه مجسم آن را نیز ارائه می‌دهد آن هم نه یک نمونه بلکه چهارده ذوات مقدس، و اصلاً ابتدا الگو را ارائه می‌دهد، سپس شرح طراحی این الگو را توسط یکی از این چهارده نور مقدس (به عنوان پیام آورش) به عالم ارسال می‌کند، در تائید این مطلب می‌توان به روایات معتبر فراوانی استناد نمود؛ مسئله تقدّم وجودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جمیع ممکنات عقیده‌ای صرفاً شیعی نیست، بلکه روایات این مسئله در کتب اهل سنت نیز به فراوانی موجود می‌باشد. لذا این عقیده مشترک بین شیعه و اهل سنت است. به چند نمونه از این روایات که بزرگان اهل سنت در کتاب‌هایشان نقل نموده‌اند اشاره می‌شود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین.» (مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۶: ۵۲۵) از آن حضرت پرسیده شده: «متی كنت نبیا قال: كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد» (المستدرک، حاکم، ج ۲: ۶۰۹) و فرمودند: «اول ما خلق الله نوری.» و فرمودند: «اول ما خلق الله روحی» (ینابیع الموده ج ۱: ۴۵) و همچنین فرمودند: «انی عند الله لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طیبته» (مسند احمد بن حنبل، ج ۴: ۱۲۷)؛ حال پس از تائید خلقت وجود پیامبر ختمی مرتبت، در اولین مرتبه تجلی، به روایات معتبر دیگری دال بر تائید تجلی وجود همه اهل بیت (ع) با یکدیگر به همراه خاتم پیامبران، استناد می‌شود: «نبی اکرم (ص) در تبیین همسان بودن وجودش با حقیقت وجود امام علی (ع) می‌فرماید: کان الناس من شجر شتی، و كنت انا و علی من شجرة واحدة.» (لسان المیزان، ابن حجر، ج ۳: ۱۸۰)، و همچنین این همسانی وجودی را (در بحث خلقتشان) با اهل بیت طاهرینش و محبین و مبغضینشان، اینگونه بیان می‌فرمایند: «خلقت من نور الله عز و جل و خلق اهل بیته من نوری، و خلق محبوبهم من نورهم، و سائر الناس فی النار» (ینابیع الموده، ج ۱: ۴۶)؛ البته مسئله خلقت بزرگترین سر الهی و سر الاسرار است لذا چه در آیات و چه در روایات به گونه‌ای بیان شده که جز خواص، کسی به کنه آن راه نمی‌یابد که در روایات این مهم تا حدودی بسط یافته تر مطرح شده است.

#### آیات دال بر تقدّم وجودی نبی اکرم و اهل بیته (ع) بر جمیع ممکنات

«قُلْ اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَكَلْدًا فَاَنَّا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ» (الزخرف: ۸۱)؛ یعنی اگر خدا معاذ الله فرزندی داشت، فرزند او نیز باید پرستیده می‌شد و چون نبی اکرم (ص) در دار هستی اول مخلوق و اول پرستنده

خدا می باشد، لذا اگر خدا معاذ الله فرزندی می داشت آن حضرت قبل از همه او را پرستش می نمود و نخستین پرستنده او می شد؛ در این آیه که خداوند متعال بر فرزند نداشتن خود استدلال نموده است به طور ضمنی بر مخلوق اول بودن و نخستین پرستشگر بودن نبی اکرم (ص) نیز اشاره نموده است؛ لکن اگر ائمه (ع) پرده از این مطلب مخفی شده در آیه بر نمی داشتند معلوم نبود کسی بتواند متوجه آن شود و همچنین خداوند در آیه ۳۵ سوره نور می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهُ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا نور آسمانها و زمین است، آنگاه برای نور خود مثلی ذکر نموده که فهم این مثل به حقیقت از عهده غیرخواص خارج است؛ لذا تفسیر البرهان در شرح این آیه به این روایت اشاره نموده است: «جابر بن عبد الله الأنصاری وارد مسجد کوفه شدم درحالی که امیر المؤمنین (ع) چیزی می نوشت در حالی که تبسمی بر لب داشت؛ گفتم: یا امیر المؤمنین، چیزی تو را به خنده واداشته؟ فرمودند: عجب دارم از کسی که این آیه را قرائت می کند و آن را آنگونه که شایسته است در نمی یابد. گفتم کدام آیه یا امیر المؤمنین؟ فرمودند: قول خدای تعالی که: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهُ؛ مِشْكَاهُ (طاقچه) محمد (ص) است؛ فِيهَا مِصْبَاحٌ، و منم آن مصباح (چراغ)؛ فِي زُجَاجَةٍ؛ و زجاجه (شیشه چراغ) حسن و حسین می باشند؛ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ و او علی بن الحسین است؛ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ محمد بن علی است؛ زَيْتُونَةٍ، جعفر بن محمد باشد؛ لَا شَرْقِيَّةٍ، موسی بن جعفر بود؛ وَلَا غَرْبِيَّةٍ، علی بن موسی است؛ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ محمد بن علی باشد؛ و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ علی بن محمد است؛ نُورٌ عَلَى نُورٍ، حسن ابن علی باشد؛ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ قائم ما مهدی است و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴: ۷۲)، که این بیانگر یکسان بودن خلقت تمامی اهل بیت علیهم السلام است که از یک نور واحد که نور الله تعالی است، تجلی یافته و خلق شده اند که قطعاً خلقت اولین هستند باتوجه به روایتی که پیش از این از رسول الهی آمد: «اول ما خلق الله نوری....»

#### روایات شیعه در خصوص خلقت نور چهارده معصوم علیهم السلام

- « جابر بن عبد الله نقل کرده که به پیامبر اکرم (ص) عرض کردم اول چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ فرمود نور پیامبرت که از آن تمام خیر و خوبی ها را آفرید؛ بعد آن نور را در مقام قرب خود هر چه خواست نگاه داشت، سپس به چند قسمت تقسیم نمود، از یک قسمت عرش و از دیگری کرسی و حاملین عرش و خزنه کرسی را آفرید و قسمت چهارم را در مقام حبّ قرارداد تا موقعی که خواست؛ آنگاه آن به چند قسمت تقسیم نمود؛ از یک قسمت قلم و از قسمت دیگر لوح و از قسمت دیگر بهشت را آفرید و قسمت چهارم را در مقام خوف نگاه داشت تا زمانی که می خواست سپس آن را به چند

قسمت تقسیم نمود و ملائکه را از یک قسمت و خورشید را از قسمت دیگر و ماه و ستارگان را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را در مقام رجاء قرارداد تا هنگامی که می خواست آنگاه آن را چهار قسمت کرد؛ عقل را از یک قسمت، علم و حلم را از قسمت دیگر و عصمت و توفیق را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را در مقام حیاء قرارداد تا موقعی که می خواست سپس با دیده هیبت بر او نگریست؛ آن نور به صورت قطرات درآمد و یک صد و بیست و چهار هزار قطره شد که از هر قطره ای روح پیامبر و رسولی را آفرید سپس ارواح انبیا تنفسی کردند و از تنفس آنها ارواح اولیا و شهداء و صالحین را آفرید.» (بحار الأنوار، ج ۲۵: ۲۲)

ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه	مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه
زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب	این چنین با همه در ساخته ای یعنی چه
شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای	قدر این مرتبه نشناخته ای یعنی چه
نه سر زلف خود اول تو به دستم دادی	بازم از پای درانداخته ای یعنی چه
سخت رمز دهان گفت و کمر سر میان	و از میان تیغ به ما اخته ای یعنی چه
هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول	عاقبت با همه کج باخته ای یعنی چه

(حافظ / ۴۲۰)

از روایات و احادیث بیانگر حقیقت انسان معصوم به عنوان اولین تجلی نور الهی در هستی چنین نتیجه می شود: اول حقیقتی که از ذات خداوندی ظاهر شد، نور وجود بود که سرتاسر عالم را روشن ساخته است و بدون وجود هیچ موجودی ظهور نخواهد داشت؛ لذا از آن حقیقت وجودی تعبیر به نور خدا می شود. این حقیقت، مرتبه به مرتبه تنزل یافت و در هر مرتبه به صورت هایی چون عرش و کرسی و هفت آسمان و ملائک و ... ظاهر شد؛ و از جمله به صورت آدم درآمد. لذا آدم (علیه السلام) حامل آن نور وجود بود و ظهور این حقیقت در او بیش از همه ی موجودات بود؛ لذا او خلیفه الله شد و بعد از او هر که حامل حدّ بالایی از این نور بود به نبوت و وصایت می رسید. اما در بین موجودات عالم هیچ موجودی نیست که با آن نور وجود اتحاد تامّ و کامل داشته باشد، جز چهارده معصوم (ع). لذا از این نور واحد که سرتاسر عالم را پر نموده تعبیر می شود به نور چهارده معصوم (ع). البته فهم دقیق و عمیق این حقیقت برای کسانی که طریقه برهان عقلی و منازل باطن را نپیموده با نور وجود آشنا نشده اند در حدّ بالایش ممکن نیست، اگرچه هر کس به مقدار خود بویی از این احادیث شریف استشمام می کند. لذا اینکه فرمودند چهارده معصوم (ع) قبل از همه موجودات خلق شده اند منظور آن وجود ساری و نوری است که این چهارده تن به واسطه اتصال تامّشان با آن حقیقت، خود را

مقدم بر کل موجودات معرفی نموده‌اند؛ و البته مراد از تقدم در اینجا تقدم وجودی و رتبی است نه تقدم زمانی؛ چون زمان تنها اختصاص به عالم ملک دارد و وجود مادی و زمانی حضرت آدم (ع) قبل از همه انسان‌ها آفریده شده‌است؛ اما در همان زمان آدم آفریده می‌شد آن حقیقت نوری حضور داشت و اساساً فیض وجود از طریق او به آدم رسید.

### ویژگی‌ها و مصادیق «مقربون» در قرآن و روایات

در سوره واقعه در شرح مس قرآن کریم آمده: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» ﴿واقعه/۷۹﴾ که قطعاً تنها منظور مس ظاهری قرآن مد نظر نیست بلکه دریافت حقیقت قرآن موضوعیت دارد در معرفی «الْمُطَهَّرُونَ»، قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب/۳۳)؛ این آیه از آیات محکم قرآن کریم و به «آیه تطهیر» معروف است. همانطور که از متن آن پیداست، پیامون طهارت وجودی «اهل بیت» سخن می‌گویند که در بیان مصداق آن در روایات فراوان شیعه، و همچنین به گواهی احادیث بی‌شمار منقول از طریق اهل سنت در شأن خاندان پیامبر نازل شده‌است. علامه طباطبایی د باره شأن نزول آیه تطهیر می‌فرماید: «آنچه که از اهل سنت نقل شده است، بیش از آن است که از شیعه نقل شده‌است» (المیزان، ج ۱۶: ۳۱۱) و دکتر تیجانی در کتاب «فستلوا اهل الذکر: ۷۱»، به سی منبع از منابع معتبر اهل سنت که نزول آیه تطهیر را درباره پنج تن آل عبا می‌دانند، اشاره می‌کند که در اینجا تنها به چند روایت نبوی در خصوص معرفی اهل بیت از زبان اهل سنت اشاره می‌گردد: مسلم از عایشه روایت می‌کند: «خرج النبي ص غراً و عليه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله ليذبح عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً» (صحیح مسلم، ج ۴: ۱۸۸۳). احمد بن حنبل از شدداد بن عمار روایت می‌کند: «قال دخلت على وائل بن الاسقع و عنده قوم فذكروا علياً فلما قاموا قال لي الا اخبرك بما رایت من رسول الله قلت بلى قال اتيت فاطمه (رض) اسالها عن علي قالت توجه الي رسول الله فجلست انتظره حتى جاء رسول الله و معه علي و حسن و حسين (رضي الله عنهم) أخذ كل واحد منهما بيده حتى دخل فادنى علياً و فاطمه فاجلسهما بين يديه و اجلس حسنا و حسيناً كل واحد منها على فخذة ثم لفّ عليهم ثوبه او قال كساء ثم تلا هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) و قال اللهم هولاء اهل بيتي و اهل بيتي احق» (مسند احمد، ج ۲۸: ۱۹۵، ح ۱۶۹۸۸)

براساس این روایت در حقیقت پیامبر اکرم با گفتن جمله «هولاء اهل بيتي» مراد از اهل البيت در آیه تطهیر را به وائل تفهیم می‌کند.؛ نتیجه این که آیه تطهیر وجود انسان‌های الایی را ترسیم می‌کند که به عالی‌ترین مرزهای عصمت و طهارت دست یافته‌اند؛ آنان همان مفسران حقیقی کلام الهی‌اند که در بیان منزلت رفیع و جایگاه بس بلندشان، قرآن کریم چنین می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِى كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَّا

يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعہ ۷۸-۷۹) که در همان سوره اینگونه معرفی شده‌اند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ؛ در واقع خداوند آنان را به جایگاهی وارد می‌کند که ویژگی آن رسیدن به سعادت است که به واسطه تقرب و جود با رب العالمین، نصیب آنان می‌شود؛ مقربون سعادت‌مندترین مخلوقات الهی هستند که در قرآن به برخی از ویژگی‌های آنان چنین اشاره شده است: «كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (مطففین/ ۲۰ / ۲۷ / ۲۸)؛ البته مرتبه قرب برای کسی حاصل نمی‌شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن؛ و عبودیت هم تکمیل نمی‌شود مگر وقتی که «عبد» تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد، و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این همان داخل شدن در تحت «ولایت الله» است، در آیه ۳۰ سوره انسان خطاب به اهل توحید (عباد مخلص و مقرب) می‌فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾» در حقیقت اولیاء الله تنها همین طایفه‌اند.

در روایتی ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) درباره مصادیق «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» سؤال می‌کند، حضرت جواب می‌دهند: «ذلک علی (ع) و شیعتہ هم السابقون الی الجنۃ، المقربون من اللہ بکرامتہ لهم»؛ باید به این نکته توجه کرد که مفهوم سابقون مفهوم گسترده‌ای است که مقربان را در هر امتی شامل می‌شود که این روایت به بیان مصداق اتم و کامل آن پرداخته است. (تفسیر نمونه، ج ۲۳: ۲۰۵)؛ رسول خدا (ص) فرمود: «آتَدْرُونَ مِنَ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» اصحاب عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، سپس رسول الله فرمودند: «الَّذِينَ إِذْ أُعْطُوا الْحَقَّ قَبَلُوهُ وَإِذَا سَأَلُوهُ بَدَلُوهُ وَحَكَمُوا لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ» (تفسیر مراغی، ج ۲۷: ۱۳۴)؛ در تفسیر نورالثقلین (ج ۵: ۲۰۹) نیز ذیل آیات مزبور آمده: ابن عباس می‌گوید: از رسول خدا درباره این آیه پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: «ذلک علی (ع) و شیعتہ هم السابقون الی الجنۃ، المقربون من اللہ بکرامتہ لهم» و از امام باقر (ع) آمده که: «نحن السابقون السابقون» (مجمع البیان، ج ۹: ۲۱۵).

با توجه به مطالب فوق، مقربون همان مطهرونی هستند که در آیه تطهیر از آنان به اهل بیت یاد شده است که روایات نیز مصادیق آنان را تنها اهل بیت پیامبر (ص) معرفی می‌نماید، که دارای مقام طهارت و قرب ذاتی به رب العالمین هستند.

### شرح آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره انسان

-(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا ﴿۲۴﴾ وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۲۵﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿۲۶﴾.)

آیات فوق راهکار چگونگی تحقق امر تنزیل را در یک سیر منطقی بیان نموده است؛ افراد باید مراحل پنجگانه ذیل را طی کنند و در وجودشان ملکه شود:

۱- صبر بنده در برابر حکم ربش (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ)

- ۲- عدم پیروی از افراد گناهکار و کفور (لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا)
- ۳- یاد کردن اسم رب در تمامی آنات (وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا)
- ۴- سجده بر رب در «اللَّيْل» (وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ)
- ۵- تسبیح نمودن رب در شرایط لَيْلًا طَوِيلًا (وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا)

### شرح مراحل فوق

- ۱- صبر بنده در برابر حکم ربش وصال به مقام عبودیت را به دنبال دارد، که به واسطه آن حقیقت حق تعالی در عبد به میزان عبودیتش تجلی می‌یابد که در روایات از آن به «قرب نوافل» یاد می‌شود.
- ۲- عدم پیروی از افراد گناهکار و کفور؛ نکته قابل تأمل اینکه گرچه پیروی از هر گناهکار و کافری مذموم است، اما از آنجا که نگارنده در این آیات به دنبال بیان شیوه نیل به مقام مقربون است، قطعاً عدم پیروی از آثم و کفوری مدنظر است که کفر به وجود مقربون دارد و در واقع نادیده گرفتن و پوشاندن ولایت معصومین (ع) است که اثم آنان نیز از همین کفر نشأت می‌گیرد، تبعیت از اولیاء الله که همان مقربون و مطهرون بالذات هستند در حقیقت تبعیت از ولایت الهی است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ نساء/ ۵۹»
- ۳- یاد کردن اسم رب در تمامی آنات؛ اصولاً ذکر دارای مراتب مختلف است؛ اولین مرتبه لفظی است؛ مداومت بر ذکر لفظی در شبانه روز، یاد خدای سبحان را در دل سالک تقویت می‌کند از این رو برای ذکر لفظی، ثواب‌های تفضلی متعددی وضع شده است تا آدمی را به مداومت بر آن ترغیب کند. ذکر لفظی، اثرات سازنده‌ای در سلوک معنوی انسان دارد؛ ولی اکتفا به لقلقه لسان، سالک را به مقصد نمی‌رساند. کاربرد ویژه ذکر، مربوط به هنگامی است که دل سالک، زبان او را همراهی کند؛ درحقیقت ذکر قلبی یعنی اقرار و اعتراف دل انسان به ذکری که بر لب جاری می‌سازد. وقتی می‌گوید «لا حول و لا قوة الا بالله» دل هم به آن اذعان و اعتراف داشته باشد و خداوند را با صفتی که یاد می‌کند، بیابد. ذکر شریف «لا إله الا الله» در این مرحله، بیانگر اصل توحید است و ابعاد مختلف توحید، یعنی ذاتی، عبادی، صفاتی و افعالی را در برمی‌گیرد؛ یعنی واجب‌الوجودی در جهان نیست، جز خداوند؛ فضیلتی در جهان یافت نمی‌شود، مگر از طرف خداوند؛ و معبودی نیست جز خداوند تبارک و تعالی؛ در این مرتبه از ذکر، آنچه بر لب جاری می‌شود، برخاسته از قلب سالک است در این حالت، آدمی در برابر الله ، خاشع می‌شود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» (حدید/ ۱۶)، ذکر قلبی، یعنی خشوع دل در برابر الله تعالی؛ حال باید دید این «خشوع» چگونه حاصل می‌شود؟
- در شرح معنای حقیقی «خاشعین» ذیل آیه ۴۵ سوره بقره «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» روایتی که آمده است که با توجه به آن شاید بتوان به مفهوم حقیقی ذکر نیز دست یافت؛ در بحار الأنوار، ج ۲۶: ۱ آمده «حضرت سلمان می‌گوید خدمت علی (ع) بودم عرض کردم: ای



برادر پیامبر آیا هرکسی نماز به پا دارد، در حقیقت ولایت تو را برپا داشته است؟ فرمود: آری دلیل این مطلب سخن خداست که فرمود: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ کمک بگیر از صبر و نماز، و آن سنگین و دشوار است مگر برای خشوع کنندگان؛ صبر، پیامبر است و نماز، اقامه ولایت من است، به همین جهت خداوند می فرماید: «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» آن سنگین است و نفرموده «انهما لکبیره» آن دو سنگین است، چون حمل ولایت سنگین است، مگر برای خاشعین که آن‌ها شیعیان بینا و روشن‌اند؛ «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ با توجه به این روایت نورانی، ذکری که باعث خشوع قلوب می‌شود، برپایی یاد ولایت اهل بیت ع است؛ زیرا همانگونه که در سوره عنکبوت / آیه ۴۵ آمده است: «أَنْتُمْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»، «ذکر الله اکبر» همان «الصلاة» است که در قول امام علی ع آمده است: «... وَالصَّلَاةُ إِقَامَةٌ وَلَأَيَّتِي...» براساس روایات، چهارده معصوم ع همه یک نور واحد هستند (النبی واله ع - کلهم نور واحد) (بحارالانوار، ج ۲۵: ۱ و ج ۳۶: ۲۸۰) و در این جهت با هم اتحاد دارند (بحارالانوار، ج ۱: ۹۷؛ ج ۵۷: ۱۷۰؛ تفسیر المیزان، ج ۱: ۱۲۱)، به همین دلیل آنجا که در قول امام علی ع آمده است: «... وَالصَّلَاةُ إِقَامَةٌ وَلَأَيَّتِي...» درباره دیگر معصومین ع نیز صدق می‌کند، لذا ذکر حقیقی و قلبی در حقیقت زنده نگه داشتن یاد این انوار قدسیه و برپایی ولایت آن‌ها بر وجود خویش است؛ که تحقق این یاد در ذکر عملی و بدین گونه است که فرد عملاً به جایگاهی نائل می‌شود که مذکر وجود اهل بیت خواهد شد؛ محمدی، علوی، فاطمی، و... در نهایت مهدوی می‌شود، و آنگاه وجودش با اهل بیت ع همخوانی یافته، ز آنان می‌شود و «... مَنَّا اهل البيت» درباره اش محقق می‌شود.

۴- سجده بر رب در لیل. هنگامی که فرد به واسطه ذکر عملی که در بالا شرح آن آمد به مقام اهل بیت نائل می‌آید، به مرحله عبدالله بودن رسیده و با تمام وجود فرمانبردار رب العالمین می‌شود که این فرمانبرداری در چهره سجده خویش را نشان می‌دهد.

۵- تسبیح رب در شرایط لَيْلًا طَوِيلًا؛ آنگاه که آدمی ساجد پروردگارش می‌گردد در جریان صبرورت به سوی رب قرار می‌گیرد که همان تسبیح در لیل طویل خواهد بود لذا دو مرحله اخیر مراحل است که فرد پس از وصال به مقام مقربون، سباحث در وجودش نمایان می‌شود و از حصار و بطن تنگ دنیا رهایی یافته و به حیات مطهرون که حیات طیبه است متصل می‌گردد (فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَكَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ - الصافات / ۱۴۳-۱۴۴)؛ به همین خاطر قرآن کریم سفارش اکید دارد بر انجام ذکر کثیر و تسبیح مداوم (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا - لأحزاب / ۴۲-۴۱)

## نتیجه گیری

به دلیل اهمیتی که انسان برای مجموعه آفرینش دارد، پیدایش انسان منوط به پیدایش مقدماتی بود که تا آن مقدمات حادث نمی‌شد، انسان نمی‌توانست عینیت یابد، شاید این امر به علت پیچیدگی هائی باشد که وجود انسان از آن برخوردار است و لذا پیدایش او آنقدر طول کشیده تا زمانی فرارسد که اهمیت مقام انسان از لحاظ دستگاه آفرینش فهمیده شود؛ در آن دوره، انسان از یک لحاظ بود، زیرا در «برنامه خلقت» بود، و در فازهای مقدماتی هم بود، اما از یک لحاظ هم نبود زیرا عینیت نیافته بود؛ پس این مدت، مدتی بود که انسان هم بود و هم نبود؛ بودن او، در علم خدا و مدارک برنامه ریزی و فازهای عملیاتی مقدماتی بود. نبودن او، در جهان محسوس و ملموس بود. (أولاً يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا نَكْتُبُ أَسْمَاءَ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ / ۶۷)

اشاره به این نکته، اهمیت مقام انسان را در دستگاه آفرینش می‌رساند که همه چیز بر روی کره زمین پیدا شد و هنوز انسان پیدا نشده بود و لذا همه چیز مقدمه پیدایش انسان شد انسان، موجودی است که به واسطه روح الهی که در آن دمیده شد، «شیئا مذکوراً» محسوب می‌شود و ملائکه که همه قوای هستی هستند بتمامه در برابرش سر فرمان فرود می‌آورند. اینکه انسان چگونه به این مقام نایل می‌آید شرحش در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره آمده است. ظاهراً در سوره «هل اتی» به صراحت سخن از مقربین نیست، اما آیه «و سقاھم ربھم شراباً طھوراً» از این حقیقت پرده برمی‌دارد که این سوره به وصف مقربون می‌پردازد؛ چراکه رب العالمین می‌فرماید «شراب طھور» را خود به آنان می‌نوشاند؛ لذا هنگامی که این آیه در کنار دیگر عبارات قرآن مانند «...و یطھرکم تطھیراً»، «...و لایمسہ الا المطھرون و... قرار داده می‌شود، آنگاه که با اصل آیه تطھیر، مفهوم یابی می‌شود، نتیجه این خواهد بود که مطھرون همان اهل البیت پیامبرند که سقايتشان را رب العالمین به عهده داشته است تا از هرگونه رجس و نقص منزّه شده و به مقام کمال مطلق وجودی که مختص رب العالمین است، نایل شوند و تشابه تام روح الهی مطھرون با الله تعالی در مقام تجلی، درحقیقت قرب وجودی با رب العالمین را برایشان به ارمغان می‌آورد و لقب مقربون می‌یابند.

در بیان حقیقت مقربین شاید بتوان گفت آنان زوالنا پذیرانی هستند ابدی، به اذن الله؛ چرا که «وجه الله» را خدا استننا نمود و فرمود او منزّه از مرگ است که: «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ..» (قصص/۸۸)؛ آن کس که لوجه الله کاری انجام داد به هدفش می‌رسد؛ دارای حیات طیبه می‌شود و آب زندگانی می‌شود و حیات ابدی می‌بخشد (أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي) (بحار الأنوار، ج ۲۶: ۵) اینان هم در گذشته زنده بوده اند و هم در آینده. لذا در گذشته همه انبیا به این خاندان سرسپردند، در آینده هم همین طور است. اگر کسی لوجه الله کار می‌کند به هدف می‌رسد و اگر وجه الله منزّه از هلاکت و مرگ است پس این انسانی که لوجه الله کار کرده، جاننش به هدف رسیده گرچه جسمش بمیرد، لذا جاننش برای ابد زنده است؛ در بحث «انما نطعمکم لوجه الله» اینگونه نیست که از این طرف تقاضا باشد و از آن طرف اقتضا نباشد، اگر تقاضا از این طرف صحیح بود اقتضا هم از

آن طرف صحیح است؛ این طور نیست که اولیای الهی تقاضای «وجه الله» بودن را داشته باشند و خدای سبحان اقتضای فیض را درباره آنان روا نداشته باشد. خودش هم وعده داده است که «أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده/۲۷)؛ مقربون که الگوی تام تقوا هستند، قطعاً لوجه الله کار کرده اند. اگر وجودی لوجه الله عمل کند، به هدفش که همان «صورتگری الله» است می رسد، لذا این انسان به هدف رسیده خود وجه الله می شود و منزّه از زوال، حاضر در همه جا هم هست. اینان که «وجیه عندالله» هستند، به نوبه خود وجه الله هستند و همه را در همه شرایط می بینند؛ که در حقیقت این تسبیح مقربین محسوب می شود که این عنوان را به استناد آیات (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا- أحزاب / ۴۲- ۴۱) برای مقربون از آن جهت می توان مد نظر داشت که ذکر کثیر و تسبیح مداوم مختص آنان است که در سور انسان به این مهم اینگونه اشاره شده است: «وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۲۵) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶)»

در بحث تقرب به رب العالمین ممکن است کسی ادعا کند که «روزی رُخْشُ ببینم و...» ولی رسیدن به این مقام، در وهله اول به اراده الله تعالی، مخصوص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و در وهله بعد، مختص دیگر مقربینی است که اهل بیت علیهم السلام اراده می کنند، که در این نوشتار از آنان به عنوان محبین اهل بیت علیهم السلام یاد شد و صبرورت آنان در مسیر قرب، با عنوان تسبیح اصحاب یمین شرح داده شد؛ پس این گونه نیست که همه اراده کنند و رُخْش را ببینند و جان را تسلیم او کنند، بلکه ولایت مقربون ذاتی را می طلبد چراکه مقام قرب تنها ذاتی این گروه خاص است که خدای سبحان مُتَوَفَّى اینهاست و اینها متوفای الهی اند، ساقی اینها خداست، اینها «لوجه الله» کار کرده اند؛ پس دیگر از مادون وجه الله خبری نیست (گرچه همه هستی سراسر زیر پوشش وجه الله است). به همین سبب هنگامی که قرآن می خواهد این جریان را ذکر کند می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا» (انسان/۲۰)؛ الله تعالی بسیاری از نعمت ها را در سوره واقعه و الرحمن بیان فرموده، اما وقتی که سخن از نعمت عظیم «شراب طهور» است، (که عظمت این نعمت از آنجا است که رب العالمین ساقی است)، می فرماید اگر چشم بیندازی آن جا را؛ «رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا»؛ می بینی انسان را، در آن مرتبه «مَلِكٌ» می کنند نه این که به او «مَلِكٌ» بدهند، بلکه نفوذ و سلطنت می دهند. نمی گویند این باغ مال تو، بلکه به او نفوذی می دهند که هیچ عاملی نتواند وی را مهار کند، چرا که ذات اقدس الله این نفوذ عظیم را به او عنایت می کند و... به سبب اینکه «عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٌ» می شود، خود نیز «مَلِيكَ مُقْتَدِرٌ» می شود، به برکت «قرب»؛ این است «تسبیح مقربون و محبینشان»

وآنکس که نظر رحیمیت الهی شامل حالش شود، تسبیحش در چارچوب قرب می باشد و سقایتش را اهل بیت علیهم السلام به عهده می گیرند تا ابد به گونه ای که سیرابی کامل و گوارایی نصیب «محب» می گردد که بعد از آن تا ابدیت سیراب است؛

## منابع و مأخذ

- (١) قرآن کریم.
- (٢) الأبطحي، السيد مرتضى، الشيعة في أحاديث الفريقين، قم، تبيان، ١٣٨٧ش.
- (٣) ابن البطريق، يحيى بن الحسن، عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، النشر الإسلامي، قم (١٤٠٧ق)
- (٤) ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٣٩٠ق
- (٥) احمد بن حنبل (٢٤١ق.)، مسند احمد، بيروت، دار صادر
- (٦) ابن شعبه، حسن ابن علي تحف العقول عن آل الرسول، نشر بين الملل، ١٣٩٢ش
- (٧) ابن شهر آشوب، محمد بن علي، المناقب ( مناقب آل ابي طالب)، قم. ١٣٧٦ق
- (٨) ابن عساکر، علي بن حسن ، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دارالفکر، ١٤١٥ق
- (٩) ابن منظور، محمد بن مكرم ، لسان العرب، چ سوم، بيروت، دارصادر، ١٤١٢ق
- (١٠) بحراني، سيد هاشم ، البرهان في تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت، الطبعة الاولى. ١٤١٦ق
- (١١) الترمذی، محمد بن عيسى، سنن الترمذی، بيروت، دارالفکر، ١٤٠٣ق.
- (١٢) حرعاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشيعة. قم: نشر موسسه آل البيت(ع). (١٤٠٩ق)
- (١٣) التستري، قاضي نورالله، احقاق الحق وازهاق الباطل ، مكتبة آيت الله المرعشي، قم، اول،
- (١٤) حافظ، شمس الدين محمد، ديوان كامل حافظ. قم، انديشه ١٣٦٨.
- (١٥) حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحين، بيروت، دارالمعرفة.
- (١٦) الحسكاني، الحاكم، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية
- (١٧) الخزاز الرازي، أبو القاسم، كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، النشر الإسلامي، قم .
- (١٨) راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، دمشق، دارالعلم  
الدارالشاميه
- (١٩) زبيدي، محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، مجموعه من المحققين، دار الهداية.
- (٢٠) زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت ، ١٤٠٧ ق
- (٢١) سماوي، محمد تيجاني، فسئلو اهل الذكر، نشر قم، بنياد معارف اسلامي، ١٣٧٦.
- (٢٢) صدوق، محمد بن علي، عيون أخبار الرضا (ع)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٤٠٠ق.
- (٢٣) ----- ، أمالي الصدوق، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق ،

- (۲۴) ----- ، الخصال. قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ چاپ اول
- (۲۵) طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- (۲۶) الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، مکتبه العلمیه، ج ۱.
- (۲۷) طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ق
- (۲۸) عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق
- (۲۹) العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، نشر تهران، ۱۳۸۰
- (۳۰) فخر الدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب: التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء، ج ۳.
- (۳۱) سلیمان بن ابراهیم بن القندوزی الحنفی (۱۲۲۹ق)، ینابیع الموده، تصحیح و تدقیق: دارالکتب العراقیه. ناشر: بصیرتی، قم.
- (۳۲) الفیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ق)، القاموس المحیط، الرساله للطباعه، بیروت .
- (۳۳) کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین، نشر تهران، ۱۳۳۶ق
- (۳۴) کراجکی، بوالفتح محمد بن علی بن عثمان، کنز الفوائد، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
- (۳۵) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، علی اکبر غفاری تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- (۳۶) مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳
- (۳۷) المفید، محمد بن محمد، الاختصاص، التحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- (۳۸) المراغی، أحمد بن مصطفی (۱۳۷۱ق)، تفسیر المراغی، الناشر: شركه مکتبه و مطبعه مصطفی البابي الحلبي بمصر.
- (۳۹) مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامیه
- (۴۰) نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع)،
- (۴۱) نیشابوری، محمد بن حسن فتال، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، (۱۴۲۳ق)
- (۴۲) نیشابوری، مسلم بن الحجاج (۲۶۱ق)، صحیح مسلم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۴۳) کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت.

## Tasbīḥ of Muqarrabūn and Its Effect on Becoming of Ashab Al- Yamin

with an Esoteric-Mystical Approach to the Structure of Surah of Insān

Mohammad Reza Aram

Associate Professor, Department of Quranic Sciences & Hadith, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. moh.aram@iauctb.ac.ir

### Abstract

"Tasbīḥ" in the world of creation represents the matter of manifestation and life. When Allah's will be given to creation, (this is important in the face of the manifestation of names) the divine tradition is based on the premise that the existence of any object depends on its glorification. In this regard, the glorification of man, when placed in the path of love for Muqarrabūn (those who are close to Allah), becomes apparent in the form of praise, which is a special glorification for those who are on the path of straight path. In Surah Al-Insan, the Infallible are introduced as an example of intrinsic Muqarrabūn. This surah consists of 31 verse, the verses 5 to 15 describe some of the close ones. Verses 16 to 23 refer to the characteristics of their loved ones and how they relate to their Muqarrabūn, and in the last 7 verses, solutions to the status of Muqarrabūn are presented. Using the method of interpretive structuralism of Surah, the great fact has been obtained that one of the aspects of the glorification of Muqarrabūn in Surah Al-Dahr in terms of their divine being, reveals itself. As for the tasbīḥ (glorification) of the lovers, it is concluded that due to their love with the Muqarrabūn, they will be placed in the context of the tasbīḥ of the straight path, which will bring them to the level of acquired nearness by the grace of Allah, which is the praise of Ashab Al- Yamin.

Keywords:

Tasbīḥ, Muqarrabūn, Ashab Al- Yamin, "Esoteric-Mystical Structure, Surah Insān.